

مکاتیب تاریخی

نامهٔ سلطان سنجر بوزیر المسترشد بالله

در تاریخ نیمهٔ رمضان سال ۵۲۷

مقدمه

نامهٔ بسیار معتبری که در اینجا متن آنرا با بعضی حواشی و توضیحات درج می‌کنیم از اسناد رسمی دولتی دیوان سلطان معزالدین ابوالعارث سنجر بن ملکشاه سلجوقی است که قسمتی از آن خوشبختانه از دستبرد حوادث محفوظ مانده و جزء مجموعه‌ای از مراسلات رسمی دیوان سلاطین گذشتهٔ ایران است بانشاء چند نفر از بزرگان نویسندگان قدیم مثل اتابک منتجب‌الدین علی بن احمد کاتب معروف بیدیع جوینی رئیس دیوان رسائل سلطان سنجر و خواجه رشیدالدین محمد بن محمد و طواط بلخی رئیس دیوان رسائل خوارزمشاهیان و خواجه عبدالواسع جیلی منشی تاج‌الدین ابوالفضل نصر بن خلف ملک نیروز و اتابک علاءالدین عطا ملک جوینی حکمران عراق عرب و صاحب جهان‌کشای جوینی و منشیان دیوان ملوک آخری غزنویه و بعضی از سلاجقهٔ عراق که در کتابخانهٔ انجمن علمی لنین گراد نسخه‌ای از آن مجموعه باقی است و علامهٔ معظم آقای محمد قزوینی مدظله بخرج دولت ایران عکسی از روی آن برداشته و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی طهران موجود است.

قبل از نقل این مکتوب چنین لازم میدانیم که مختصری از اوضاع تاریخی ایران هریب را مقارن تاریخی که سنجر این نامه را بوزیر خلیفه نوشته و احوالی که او را بفرستادن آن وا داشته نقل کنیم تا فهم آن آسان تر شود.

سلطان مفیث‌الدین ابوالقاسم محمود بن محمد بن ملکشاه برادر کوچکتر سلطان سنجر در شوال سال ۵۲۵ در همدان فوت کرد و وزیر او خواجه قوام‌الدین ابوالقاسم انس آبادی درگزینی که مردی دسیسه‌کار و ستم‌پیشه بود پیش از آنکه سلطان محمود در مرض موت بیفتد از ترس خود جماعتی از امرا و اعیان دولت را محبوس یا مقتول کرد و چون محمود مرد و پسرش داود بسلطنت اختیار شد درگزینی مزبور همچنان در وزارت ماند اما اندکی بعد اموال خود را برداشته بری که در حوزة حکومت سلطان سنجر بود

پناهنده شد و سلطان سنجر از مدتها پیش نسبت باین وزیر عنایت مخصوص داشت و از او حمایت می کرد :

بعد از آنکه داود بن محمود بسطنت نشست و قسمت غربی ایران را با آذربایجان که مالک پدری او بود زیر فرمان گرفت عم او مسعود بن محمد از جرجان به تبریز آمد و بر آنجا استیلا یافت . داود از همدان بتبریز شتافت و شهر را بر مسعود محصور کرد و عم و برادر زاده بعد از چند بار زد و خورد عاقبت در محرم سال ۵۲۶ صلح کردند بدون آنکه خیال سلطنت و جانشینی سلطان محمود از سر هیچک بیرون رود .

داود و مسعود هر دو فرستادگانی پیش المسترشد بالله خلیفه بیفداد فرستادند و هر يك از خلیفه خواستند که خطبه سلطنت را در عراق بنام او جاری سازد . خلیفه بفرستادگان مسعود و داود گفت که حکم خطبه با سلطان سنجر است و از ایشان هر کدام می خواهند باو رجوع کنند ضمناً سلطان سنجر هم اطلاع داد که بهیچکدام اجازه خطبه ندهد تا خطبه بنام خود او جاری شود .

در این اثنا پسر دیگر سلطان محمد یعنی سلجوقشاه که حکومت فارس را داشت با اتابک خود قراجه ساقی از فارس عازم بغداد شد و پیش از آنکه برادرش مسعود بدار الخلافه برسد بدانجا نزول کرد و خلیفه با کرام تمام از او پذیرفت .

کمی بعد از ورود سلجوقشاه بیفداد سلطان مسعود هم بهمراهی اتابک موصل عمادالدین زندگی بدار الخلافه رسید . عساکر خلیفه و سلجوقشاه و قراجه اتابک موصل را منهزم کردند و سلطان مسعود چون خیر انبزام عمادالدین زندگی و حرکت عم خود سلطان سنجر را از خراسان به عراق شنید مترزلزل شد و بغلیفه تکلیف کرد که با او با ی کند تا بجلو گیری سلطان سنجر که مصمم فتح عراق است برود . خلیفه زیر این بار نرفت ولی برای آنکه از شر مسعود خلاص شود او را بسطنت شناخت بشرط اینکه سلجوقشاه ولیعهد او باشد و عراق هم تحت حکومت و کیل خلیفه بماند (جمادی الاولی سال ۵۲۶) اما سلطان سنجر چون از خبر مرگ برادر زاده خود سلطان مغیثالدین ابوالقاسم محمود بن محمد اطلاع یافت از خراسان با سپاهی عظیم عازم عراق شد و قصدش این بود که سلطنت را بعد از محمود بر برادر دیگر او طغرل که ملازم رکاب سنجر و پرورده دست عم خود بود مقرر دارد و برادران او مسعود و سلجوقشاه و برادر زاده اش داود را تحت امر او بیاورد .

چون سنجر بهمدان رسید خلیفه که بجهت بسیاری از او و از وزیر دست نشانده او در عراق یعنی خواجه ابوالقاسم درگزینی ظنین بود و شکوه ها دردل داشت تصمیم گرفت که بصحبت مسعود و سلجوقشاه و قراجه ساقی اتابک او بجلو گیری سنجر بشتابد

و بهمین عزم ابتدا مسعود و سلجوقشاه و قراجه را از پیش فرستاد و نام سنجر را در عراق از خطبه انداخت و قرار شد که خود او نیز از عقب بیارانت خویش بییوندد ولی سلطان مسعود و سلجوقشاه و قراجه همینکه بذاك صکرمانشاه رسیدند هر قدر انتظار مقدم خلیفه را کشیدند انتظاری بیپوده بود و چون در نزدیکی دینور بلشکریان سنجر که طغرل بن محمد واتسر خوارزمشاه و امیر قماج و عده ای دیگر از سران سپاهی خود همراه بود برخوردند چاره ای جز جنگ ندیدند .

سپاهیان سنجری در محل پنج انگشت از اهل دینور سپاهیان یاران خلیفه را شکستی سخت دادند قراجه اسیر شد و بفرمان سنجر او را کشتند سپس سنجر کس بطلب مسعود فرستاد و او را که فرار کرده بود پیش خود خواند و بعد از ملامت و نصیحت او را بگنجه بحکومت سابق خود فرستاد و طغرل را رسماً بولیعهدی خود در سلطنت خراسان و ماوراءالنهر برگزید و سلطنت عراق منسوب کرد و چون شنید که احمد خان صاحب سمرقند سر بمصیان بر داشته بمجله بخراسان برگشت و طغرل در جمادی الاخری سال ۵۲۶ در همدان بجای برادر خود محمد بسططنت نشست و وزارت خود را بفرمان سنجر در عهده خواجه ابوالقاسم درگزیی وزیر سابق برادرش محمد گذاشت بعد از مراجعت سنجر بخراسان داود بن محمود بر طغرل شورید و در غره رمضان سال ۵۲۶ از گنجه و آذربایجان با اتابک خود آق سنقر احمدیلمی بهمدان آمد لیکن بدون اینکه جنگی اتفاق افتد لشکریان او پراکنده شدند و داود با اتابک خود بیگداد در بنام خلیفه رفت و در اوایل ذی القعدة ۵۲۶ بیگداد رسید .

سلطنت مسعود هم بعد از شنیدن خبر انهزام برادر زاده خود داود از گنجه هازم دارالخلافت شد و در ماه صفر سال ۵۲۷ با آنجا ورود کرد و خلیفه که وجود طغرل دست نشانده سنجر و وزیر او درگزیی را در حدود عراق بدیده خوشی نمی نگریست علی رقم سنجر و طغرل و درگزیی امر داد که مسعود و داود را با احترام کامل بیدرند و خطبه را بنام مسعود و بعد از او باسم داود بخوانند و ایشان را با عساکری با آذربایجان رگنجه فرستاد تا هوا خواهان طغرل را بکلی از آن حدود برانند (ربیع الآخر سال ۵۲۷) و وزیر خلیفه در این تاریخ خواجه شرف الدین انوشروان بن خالد فینی کاشانی بود . مسعود بعد از چندی بغیال دفع طغرل ولیعهد و نایب سلطان سنجر بهمدان لشکر کشید و در ۱۸ رجب ۵۲۷ موفق شد که سپاهیان او را در نزدیکی همدان متفرق کند . طغرل چون تاب مقاومت نداشت همدان را رها کرد و از طریق ری و قم و اصفهان بفارس رفت . سلطان مسعود در ماه شعبان بهمدان وارد شد و خطبه سلطنت عراق و جبل یعنی جانشین سلطان منیث الدین محمود را بنام خود جاری ساخت سپس در عقب برادر بفارس شتافت .

طغرل از بیم آنکه مبادا سپاهیان همراه او بمسعود بیوندند و بیکه و تنها بماند در ماه رمضان ۵۲۷ هجری برگشت و قبل از آنکه باین شهر برسد در ماه شوال همین سال بر وزیر خود خواجه ابوالقاسم در گزینی متغیر شده او را بدار آویخت.



مراسله سلطان سنجر بوزیر خلیفه مسترشد در نیمه رمضان همین سال ۵۲۸ از خراسان نوشته شده و وزارت خلیفه را در این تاریخ شرف الدین تقیب التقیاء علی بن طراد زینبی داشته است که اورامستر شد بعد از مراجعت دادن مسعود و داود بعراق در ماه ربیع الآخر یعنی قریب بشش ماه قبل از تاریخ وصول نامه سنجر بعراق وزارت خود بجای خواجه شرف الدین انوشروان بن خالد کاشانر برداشته بوده است.

این نامه چنانکه از ملاحظه تاریخ و مضمون آن معلوم میشود هنگامی از طرف سلطان سنجر بوزیر خلیفه عنوان شده که طغرل از مسعود (تحت الحمايه مسترشد خلیفه) منهنز شده و خواجه ابوالقاسم در گزینی هنوز حیات داشته است و غرض سنجر از فرستادن آن از یکطرف دفع نسبت هائی است که خلیفه و درباریان او سنجر را بآنها متهم میساخته اند (یعنی صلح و مماشاة با ملاحده اسماعیلی، حمایت از دبیس بن صدقه مزیدی ملک عرب، خیال سنجر در بر انداختن خلافت مسترشد و برگزیدن کسی دیگر از آل عباس را بجای او و بدگویی او از مسترشد، تحکیمات خواجه ابوالقاسم در گزینی بنام سنجر نسبت بدارالخلافة) و از طرفی دیگر تقریر حسن نیت و سوابق خدمات سلطان نسبت بخلافت و اسلام و ملامت خلیفه در تقویت نفاق بین افراد خاندان سلجوقی و مخالفت با طغرل ولیعهد او و تهدید خلیفه و وزیر او و دعوت ایشان بترك این سیره.

مراسله سلطان سنجر در آنجا که سلطان از سوابق مقامات خود و جنگها و فتوحاتی که بردست او میسر شده سخن میراند منضم بسیاری مطالب تاریخی مفید است همچنین قسمت راجع بطررز معامله او با اسماعیلیه بلاوه دو نکته بسیار مهم از آن مستنبط میشود که ذکر آنها در کمتر از تواریخ معتبر آمده اول اسم اسلامی سنجر است که بتصریح خود سنجر در این مراسله احمد بوده و لابد آن را ملکشاه در تاریخ ۴۸۱ که پسر ارشد و ولیعهدش احمد فوت کرده باو داده بوده است.

دیگر آنکه سنجر از خواندن و نوشتن بکلی محروم بوده است و باعتراف خود در همین مراسله خواندن و نوشتن نمیدانسته و این نیز در شرح حال پادشاه عظیم الشانی مثل سلطان سنجر که یکی از بزرگترین مشوقین ادبیات فارسی است و حکایت شعر دوستی و شاعر پروری و صلوات عظیمی که او بگویندگان بزرگ فارسی زبان داده است از مطالب بسیار دانستنی است.

متن مراسله در مجموعه مراسلاتی که ذکر آن گذشت بسیار مفبوط و سقیم است و ما تا آن اندازه که ممکن بوده است باره ای از مواضع آنرا تصحیح کرده ایم و در حاشیه بعضی توضیحات نیز افزوده ایم تا مطالب مندرج در متن روشن تر شود.



مثال عن الدرکاه الاعلی السلطانی الی وزیر دارالخلافه

من انشاء مؤیدالدین منتجب الملک^۱

بتاریخ رمضان سنة سبع و عشرين و خمسمایه

صاحب فلان بدانند که مطالعه او رسید و بر رأی ما عرضه کردند و مقامات و مآثر خویش که برشمرده بود اندر مشایعت دولت و صدق موالات و دوستاری ما همچنانست که نموده است و آن حقوق و سوابق که او بدان مستظهرست منسی نیست و محل او همیشه در دولت معمور بوده است و منزلت او موقوف (؟ ظاهراً : مرموق) و بر مناصحت و صدق لهجت و نقای طینت او در همه احوال اعتماد تمام، و کراماتی که بتازگی از مواقف مقدسه نبویه مسترشدیه اعلی الله انوارها در حق او فرموده اند امور همچنین صائب و نایب باشد و یمن و برکات و مناجح مسلمانان بدان مقرون، ایزد تعالی مبارک گرداناد، و این چند فصل را در جواب آن پیش تخت املا فرمودیم تا بواجبی آنرا تأمل کند و عرض آن واجب دارد.

مناصحتی که فلان میان جاننین بجای آورده است و جللیت حال بیان کرده و از مواقف مقدسه ضاعف الله اقتدارها در جواب آن بتوقیع اشراف آنج لایق آن مکارم و عواطف بوده فرموده دیدیم و تعظیم آن واجب داشتیم، جواب این هفتاحت افتاد

۱ - اتابک علی بن احمد کاتب جوینی ملقب بمؤید الملک و منتجب الدین یا بر عکس (مؤید الدین منتجب الملک چنانکه در عنوان این مراسله آمده) از منشیان سلطان سنجر و خالجد علاء الدین عطاملک جوینی صاحب جهانکشاست و مجموعه منشآت او بنام عتبه الکتبه باقیست . برای شرح حال او و اطلاع در باب عتبه الکتبه رجوع کنید بجلد دوم مجموع مقالات حضرت علامه استاد آقای محمد قزوینی س ۱۵۶-۱۶۷

می‌گوییم که الطاف صنع ایزدی از عهد طفولیت و سه سالگی در حق این بنده هر روز بحمدالله تعالی و منه بر تزیید بوده است و امداد آن متواصل و بحکم نظر و عاطفتی که پدر ما سلطان را نعمده الله برحمته در تمهیدکار ما بود در آن ایام ولایات فسیح بسیط بما ارزانی داشت و چندین معروف را از اعیان و ارکان حشم در خدمت ما مرتب گردانید و ما را در کنف کریم خویش می‌پرورد و رسوم و آداب پادشاهی و جهان داری همی آموخت، چون بفرایزدی که او را بود در احوال ما رشد و نجویج نفرس کرده بود و این خصایص و مراتب بزرگی که باری تعالی و جل ذکره پس از عهد او ما را ارزانی داشت در ناصیه ما دیده اگر چه برادران ما را از ملک و مال و نعمت و سلطنت بسطی وافر بوده ما ذوعهد هر یکی از ایشان اندر جهان داری و فرمان دهی و سروری با ایشان شریک بوده ایم بل هر یک را از ایشان بتن و مال و لشکر قوتها و مددها بودا چنانک جهانیان را معلومست که ما در میان همه برادران و اهل بیت ملک و واسطه عقد بوده ایم و دولت را رکن اشد و از خاندان نبوت و خلافت از روزگار قدیم مقتدری و مستظهری بمنشیر و عهود و الویه و کرامات و تشریفات کریمانه مخصوص و ممیز و بخدمتهای پسندیده حق آن گزارده و با برادر غیاث الدینا والدین بیفداد آمده و سلطان سعید بر کیارق و ایاز را که عزم عدوان و نا همواری داشتند و می‌خواستند که امیر ابوالحسن را بجای برادر او مستظهر بنشانند از آنجا دفع کرده ایم و ایشان را بتاخته و لشکرها قهر کرده ۲ و از عواید و عوافظ

۱ - یعنی بودیم بر رسم قدیم

۲ - سلطان سنجر بار اول در تاریخ ۸ شوال سال ۴۸۹ در ابتدای خلافت المستظهر (وفات مقتدی و جلوس مستظهر در ۱۵ محرم سال ۴۸۷) و زمان سلطنت برادر خود بر کیارق بیفداد آمد (عماد کاتب ص ۲۶۵) و بار دوم در تاریخ ۲۷ ذی الحجه سال ۴۹۴ با برادر دیگر خود سلطان غیاث الدین محمد بعد از انهمزام او از دست بر کیارق [بقیه پاورقی در صفحه بعد]

سرای عزیز مستر شدی نیز پیش از آنکه خیالات و تصورات را بخاطر
اشرف راه دهند نیکوییها و تشریفاب بزرگ یافته ایم و بشرایط طاعت داری و اخلاص
قیام نموده و بنام بزرگوار شمشیر زده و تا چین و ماچین و سد یا جوج و ما جوج و حدود
قندهار و سومنات همه ملوک و سلاطین و گردن کشان ترکستان و دیگر ولایات را
بر طاعت او مستقیم داشته و غزوات عظیم کرده و الوف الوف کفار را طعمه سباع گردانیده
و نصیب او فر از ازنا و نواب او را حاصل کرده و خطبه و سکه بنام اشرف در همه
ولایات مستمر داشته و صحت دین و پاکی عقیدت خویش اندرین دانسته و اقتدا
اندرین معانی بآباء و اسلاف خویش کرده و يك لحظه و يك نفس از آن فراتر ناشده
و هر که بخلاف این بوده است او را گمراه خوانده . این يك فصل مقدم داشتیم بحکم
آنکه اصل همه مقاصد بود و شرف الدین پیش ما بوده است و سخن ما در هر بابی
شود و بدین احوال واقف گشته و دانسته که سخن ما از همه شوائب و غوائل دور
باشد و غدر و خیانت و مکر و خدیعت هر گز بحضرت ما راه نیافته است و با طبع و

[بقية پاورقی از صفحه قبل]

و پناه جستن بسنجر و در این مراسم بهمین سفر دوم است که سنجر اشاره میکند . در این
تاریخ بر کیارق که برادر خویش محمد را مغلوب کرده بود بایکی از امرای محمدی یعنی
اباز که باو پیوسته بود بیفداد آمد تا خلیفه مستظهر را که هر چند صباحی خطبه سلطنت
عراق و آذربایجان را بر حسب غلبه یکی برد بگری بنام محمد یا بر کیارق میخواند و
بتازگی آنرا از نام بر کیارق برگردانده و باسم محمد خوانده بود کاملاً تحت امر خود
بیآورد و چنانکه از متن مراسم معلوم میشود و در تواریخ معتبر اشاره ای بآن نیست ضمناً
خیال داشته است امیر ابوالحسن بن مقتدی برادر خلیفه را بجای او بخلافت بنشانند .
چون سنجر و محمد بیفداد رسیدند یاران بر کیارق او را که سخت مریض بود بواسط
بردند و خلیفه محمد و سنجر را بخدمت خواست و خلعت داد و دست خود ایشان را
لوا بست و در دیوان وزارت او را داد بنام محمد خطبه خواندند و هر دو رزت تمام
ب عراق و خراسان برگرداند .

۱ — معلوم نشد مقصود از این شرف الدین کیست ظاهراً غرض از آن شرف الدین
انوشروان بن خالد کاشانی وزیر سابق خلیفه است .

اخلاق ما جز راستی [و] وفاداری و حسن عهد برزیدن و حلم را نگاه داشتن و بکار بستن و برعایت حقوق کوشیدن انتسابی ندارد اما چون از جانبی که وفا طمع داریم جفا بینیم و برجایی که تکیه کنیم راه نیایم و آنجا که عاطفت و شفقت برزیم حق آن نشناسند؛ سوابق احسان یاد نیارند بدین معانی اغضا فرمودن و غصه هاتجرع نمودن ناممکن باشد دل آنرا احتمال نتواند کردن که هجال صیر اندر آن تنگ آید و اوصاف بشریت از آن نیفزاید (۴).

بزرگان و جهان دیدگان و اهل رای و تدبیر در حضرت خلفا و ملوک از بهر آن باشند تا در غور کارهای ژرف بنگرند و عواقب سرانجام آن بدانند و مقادیر و مراتب ارباب دول نگاه دارند چه هر وقت که دقیقه و نکته فرو گذارند و آنجا که توقیر باید و سخن از اخلاق (۴) و بزرگ داشت باید گفت بخشی اندیشند و از رعایت حقوق بزرگ تغافل نمایند و حشتهای بی پایان تولد کند و آزارها مایه گیرد تا سبب فتنه و تشویش عالم گردد و نااهلان و فرومایگان در افساد ذات البین و تهییج شر و شور کوشند تا خویشتر را با أصحاب مناصب بزرگ در رسانند و میثاق آن سخن آنست که ما پادشاهی جهان را از خداوند جهان جلت عظمت یافته ایم و باستحقاق و میراث بدان رسیده ایم و از پدر و جد امیر المؤمنین رضوان الله علی الماضین منهم و ادام سلطان - الباقی لوا و عهد داریم، و امروز ایزد تعالی همه جهان را در تحت تصرف و امان ما دارد بفضل و رافت خویش چنانکه معلوم است که همه نشاندگان و نایبان ما اندودر

۱ - معلوم نشد که سنجر در عهد جد مستر شد یعنی مقتدی (۱۳ شعبان ۴۶۷ - ۱۵ محرم ۴۸۷) که طفلی خردسال بوده است (تولد سنجر در سال ۴۷۷) چه مقامی داشته که مقتدی او را لوا و عهد داده و در سابق نیز گفت که از روزگار قدیم مقتدی و مستظهری بنشایر و عهد و الوبه همیز و مخصوص بوده. ظاهراً چنانکه در همین نامه بیاید سنجر را ملکشاه از سه سالگی (لابد برسم سلاجقه بمعیت اتابکی) بعهده مملکت امرای مزیدی که مطیع و دست نشانده سلطان سلجوقی بودند فرستاده بوده و او در قلمرو بهاءالدوله منصور بن دیس مزیدی و پسر او سیفالدوله صدقه میزیسته است

هرحضرتی و مملکتی از دیار اسلام و کفر در نوبت ایالت و سلطنت ما پادشاهی سه قرن و سه بطن زیادت گشته است ابتدا از دارالخلافه بگیریم آنکه مکه و مدینه حرسهما الله پس غزنین و ماوراءالنهر و روم و هند و دیار عرب و یمن و قبایل ایشان، بحمدالله و منه که هرروز ایزد جل و جلاله ملک و دولت این مستحکم تر میگرداند و در ولایت و مال و لشکر و فرمان میافزاید، ما هرروز اندرین کامرانی متواضع تریم و بیندگی و حاجتمندی خویش معترف تر و نعمت های ایزد را جل ذکره شاکر تر و در متابعت سرای عزیز غالی [تر]، و دز همه احوال چنانک باری جل ذکره بر آن مطلع است یقین ما درست بوده است و اکنون که عصر پیری در آمد و شیب اثر کرد بحمد الله تعالی که هر روز نیت و اعتقاد ما نیکو ترست و در نیک و بد و شادی و اندوه اعتماد و فضل و عصمت و کفایت باری عز اسمه داریم و درحق مسلمانان و کافه رعایا همیشه نیکویی اندیشیده ایم و سریرت و عقیدت از همه اندیشه های ذمیم و ارادت ظلم و عدوان صافی داشته ایم و از تجبر و تکبر و نخوت و استطالت بر خلق خدای تعالی دوری جسته ایم و خویشتن را از قواعد جباران و فراعنه صیانت کرده و راه وصول اصحاب حاجات بحضرت خویش سهل و آسان گردانیده و حجاب ترقع از میان برداشته و بقدر میسور اولیا و اصفیا و حشم و رعایا [را] اشفاق و مواسات فرموده و خویشتن را بنده گناه کار ضعیف شناخته، چه معلوم است که از همه اموال و ذخایر دنیا در روزی دو قرص و کسوتی بیش نصیب ما نیست و می دانیم که پدر و جد و اعمام و اخوان ما و دیگر ملوک و سلاطین عالم نیز جمعی که فراهم آوردند بگذاشتند و ملک باقی جز آفریدگار را نتواند بود و هرچند درجهان داری و سیاست جمهور هر جنس تصرف و تغلب رود رفته باشد اما اعتقاد ما اینست و تا بوده ایم بر سیرت و سنت اسلاف خویش رفته ایم و تعظیم و طاعت داری خاندان امامت و ائمه

و مقتدی خویش آل عباس رضوان الله عليهم اجمعین واجب دانسته و برین جمله نشو و نما و تربیت یافته و آن و لاء و مودت با خون و گوشت ما آمیخته و چون حال برین جمله [است چونست] که هر وقت ما را بیگانه گردانند و شبهت و ربیت و حدس سخن گویند و شنوند و از ممالیک و موالی ما بر ما یکیرا ۱ مستظهر سازند و اموال و نعمت بسیار بریشان هزینه کنند و در های فتنه گشاده گردانند و بلاد اسلام شوریده و نا ایمن کنند و مالها و خانه های مسلمانان اندر آن مستهلك شود و معلوم است که این جماعت که بدان حضرت التجا ساخته اند ۲ و آنها که در بیشتر ممالک متمکن و متغلب اند و اوامر ایشان شرعاً و رسماً نافذ و طاعت و اذعان فرمان ایشان را واجب و اگر ظایفه و شرذمه از کسانی که ترسیده و رمیده گناهان خویش باشند بجایی التجا سازند و در حال اباقی و شقاق خویشتن را ناموسی نهند ازیشان چه اعتضاد و استظهار توان ساخت و چون رایات ما پدید آید و آفتاب حضرت ما روی نماید و باد های نصرت بجنبد و اقبال و تأیید الهی کمین برکشاید و سلاطین اقالیم و ملوک طوایف و ارکان دولت و اعضاء ملت و حماة بیضة اسلام و اهل بصارت و تجارب در سایه آن بفرزند در آن مقام گاه که نبات خواهد نمود؟ و تعجب از آن می نمایم که چون حادثه فرزند محمود افتاد و ملک عراق مضطرب گشت ما از جهت ترتیب آن ملک و اصلاح کارهای فاسد گشته بدان جانب نهضتی فرمودیم ناگاه قراجه و جماعتی را از مفسدان بمخالفت و محاربت ما فرستادند مگر نبود که باد داری و آخر در آن حضرت که اندران ۳ مقابله آن رایات چند سلاطین و ملوک و خاقان ایستادند چون سلطان سعید بر کیارق و امیرداد

۱ - در اصل : مکبر

۲ - ظاهراً از اینجا چیزی افتاده چه مطلب بهم مربوط نیست .

۳ - قراءت این جمله میسر نشد ولی مطلب واضح است چه سنجر میگوید که خلیفه که قراجه را بچنگ او فرستاده بهتر بود که احوال کسانی را که مثل بر کیارق و امیر حبشی و قدرخان و محمدخان و پادشاه غزنین و برادر زاده سنجر یعنی محمود بن محمد که همه مغلوب و منهزم شدند بیاد می آورد و چنین اقدامی مبادرت نمیورزید .

حبشی و قدرخان و محمد خان و سلطان غزنین و فرزند محمود با جمله لشکر های عراق و ملک ترکستان [و] آن که با خواریزم کردیم و احوال این همه قوم با جمعهای لشکر بی عدد که داشتند چون شد و از تصاریف و مقادیر صنع الهی چه دیدند و امروز آن ولایات و ممالک که ایشان را بود در دست ایالت و بتصرف کیست و نواب و عمال کدام دیوان دارند؛ و چون آن جماعت مفسدان سیاست یافتند و مواکب ما بینج فرسنگی بغداد رسید و آن لشکر های بی قیاس موتسور و آزرده رنجها کشیده و زیانها دیده و جنگال طمع تیز کرده و منتظر تا دستوری یابند که در آن ولایت تازند و از آنچه بایشان رفت انتقامی کشند و زیانهای خویش را جبری طلبند در چنان حال حلم را کار بستن و نزعات شیطان را بایمان قهر کردن و عنان جذبات نفس را از سورت غیظ و غضب باز سدن و بر صورت مجاملت و مراقبت تافتن همانا از جمله عظیماست امر و جسمیسات منن باشد، و چنان دانستیم که درین بزرگ داشت قدر و آن شفقت و اعظام و احترام که واجب داشتیم امبالغتها رود و اندر مقابله آن فراوان تعطف و تلطف و اعتدال و امتنان فرمایند، خود شکل دیگر حادث شد و طریقی دیگر پیش گرفتند بعد ما طمع و توقع همه آن بود که هر چه سازند مشاورت با ما کنند و اگر از خواجه ابوالقاسم انسبادی کلمه یا سوء ظنی بوده است بوقت خویش بجانب ما نویسند و بیان آن بنمایند تا بیک مثال و اشارت تدارک کنیم و همگنان را مطیع و منقاد آن حضرت گردانیم چنانکه ماهستیم بی آنکه چندین فتنه در جهان پیدا شدی و خونهای ناحق ریخته شدی و ولایت خراب گشتی و امروز سرای عزیز امای را اختیار می باشد که خروج فرماید و امور مصالح اسلام و مسلمانان در ضبط بسطت و مناشیر

۱ - اشاره است بمغلوب کردن سنجر در جمادی الاخری سال ۵۲۶ لشکریان مسعود و سلجوقشاه و قراجه را در پنج انگشت دینور و نزدیک شدن او ببغداد و برگشتن باوراءالنهر برای رفع عصیان احمدخان صاحب سمرقند. سنجر در این نامه این مراجعت خود را بر رعایت احترام خلیفه منسوب میدارد و منت عظیمی از این بابت بر او تحمیل نمیکند.

خویش آرد و بغزوات روم و فرنگ و ترکستان و هندوستان و قهرملحدان رغبت نماید خیره [کذا؟] این عزم درست باید کرد تا بنیابت و اسفسالاری در پیش ایستیم و دشمنان دین حق را بمون ایزدی قهر کنیم و هذه حقیقه .

و دیگر بسمع ما می رسد که می گویند بر سیل تشیع که ملحدان را امان داده است آن هم از آن سخنانست که بمراد می رسانند و آن اثر که ما را وحشم ما را

۱ - عطا ملک جوینی در تاریخ جهانگشا (ج ۳ ص ۲۱۳ - ۲۱۴) می نویسد :

« سلطان سنجر را چون ملک قرار گرفت بتدارک کار آن جماعت ابتدا لشکر بهستان فرستاد و سالها مخاصمت تمام بود و حسن صباح در تحری مصالحت رسولان می فرستاد و قبول نمی افتاد ، حسن صباح جماعتی از خواص سلطان را بانواع مصادی بفریفت تا در پیش سلطان حفظ الغیبی می کردند و از خادمان یکی را بمالی خطیر بفریفت و کاردی بفرستاد تا در شبی که سلطان مست خفته بود کارد را در پیش تخت در زمین نشانند . چون سلطان بیدار گشت و کارد بدید از آن اندیشناک شد و چون آن تهمت بر کسی نمی بست باخفای آن اشارت فرمود . حسن صباح رسولی فرستاد و پیغام داد که اگر نه بسلطان ارادت خیر بودی آن کارد را که در زمین درشت می نشانند در سینه نرم استوار کردند ، سلطنت بترسید و بدان سبب بصلح ایشان مایل شد ، غرض آنکه بدین تمویه سلطان از دفع ایشان نکول کرد و در روز کار او کار ایشان ترقی گرفت و از خزاین املاک که در ناحیت قومس بمیشان منسوب بود سه هزار دینار ادرار فرمود و در پای گرد کوه بر سیل بدرقه و باج ایشانرا معین کرد تا اندک باجی از ابنا السبیل می گرفتند و تا اکنون آن رسم از آنست و از مناشیر سنجری در کتابخانه ایشان چند منشور که باز مانده بود باستمال و احماد ایشان دیدم و از آن بر وفور اغضا و اغماض و سلامت طلبی سلطان استدلال گرفت (یعنی گرفتم) . القصة در عهد سلطان آسوده و مرفه بماندند . شرایط مصالحة سنجر با اسماعیلیه الموت چنانکه از زبدة التواریخ ابوالقاسم کاشی بر می آید بقرار ذیل بوده :

« اول آنکه از نو قلعه ها بنیاد نکنند ، دوم سلاح و سلب و آلات حرب نخرند ، سیم مردم را بر عقیده و طریقه خود دعوت نکنند ، قهقاه فضولان این مصالحة مذموم داشتند و سنجر را بدوستی ایشان متهم کردند و بدین مصالحة بروزگار او کار ایشان در ترقی بود ... در ذی حجه سنه ۵۱۱ سلطان سنجر ابراهیم . . . را بالموت باستدعای مصالحت فرستاد تا بتأکید عهد و موافق مؤکد شد . . . مستر شد خلیفه بسبب مصالحة سنجر بارفیقان و نزاریان و کیا بزرگ امید سپاه علم بخون مردم خراسان فتوی کرد و در آنجا ذکر کرد : الآن اهلا لخراسان [کذا؟] قدا الحدوا و جحدوا بآیات ربهم و عصوا رسله فاقتلوهم حیث و جدتموهم . . . »

بوده است در قهر ایشان یاد نیارند و ندانند که مثل آن بهیچ وقت نبوده است .

اول مصاف بوزجان که ما را بود با سلطان برادر برکیارق و امیرداد حبشی آلتوتاق معروف و مشهور است که سی هزار ملحد مدد آمده بودند بیرون سبید مرد نجستند، دیگران همه علف شمشیر ما شدند .

و دیگر جنگ طیس و درونک ۲ (؟) که مباشر آن امیر اسفهلار یرغش بود کم ده هزار کشته نیامدند

و در جنگ با دار منور ۳ (؟) که امیر اسفهلار تاج الدین فرخشاه را فرستاده بودیم هم دو هزار کشته بودند و بجرجان و دهستان و اطراف مازندران که بچند نوبت مثالها داده ایم و بناحیت و دیار بسطام و دامغان بدفعات بی عدد ملحدان کشتند و قلعه ۴ را باز بستند و خراب کردند، و در این نوبت باز پسین معلوم است که بهمه حصار های خراسان لشکرها را ترتیب فرمودیم و فرستادیم هم ده پانزده هزار از

۱ - رجوع کنید باحوال امیرداد حبشی بن التون تاق در شماره ۹ مجله یادگار سال سوم

۲ - مقصود از این کلمه معلوم نشد ظاهراً این کلمه تحریفی است از درک یا دره از قلاع متصل بیستان و از مضافات مؤمن آباد در قهستان (پانزده فرسخی جنوب

طیس مسینان) که از قلاع اسماعیلیه بوده است . یرغش سپهلار دوبار با امر سنجر بقلع اسماعیلیه در قهستان و طیس تاخت برد یکی در سال ۴۹۴ دیگر در سال ۴۹۸ و در پایان این حمله دوم بود که سنجر با اسماعیلیه صلح کرد و ایشان را امان داد و

قرار شد که اسماعیلیه حصارهای جدید نسازند و سلاح جنگ نخرند و مردم را بقایه خود دعوت نمایند (ابن الاثیر وقایع سالهای ۴۹۴ و ۴۹۸) و این شرایط همانهاست که در فوق آنها را از زبده التواریخ نقل کردیم و در همین مراسم نیز سنجر با آنها اشاره میکند

۳ - مقصود از این کلمه و ضبط آن نیز معلوم نشد ، ظاهراً غرض از آن همان منور سیمجوری است (رجوع کنید به صفحه ۴۹ مجله یادگار سال سوم شماره ۹) در آنجا گفتیم که او بعد از استیلای اتابک کلسارغ با اسماعیلیه ملتجی شد و ایشان را بقهستان آورد .

۴ - مقصود از قلعه بطور عام همان قلعه گردکوه دامغان است .

ایشان کشتند ۱ و آنچه از آن ملاحظین بر دست ما وحشم ما هلاک شده باشند خود نامحسوراست لیکن چون آن مفسدان ازفتک و قتل غیله و انواع مکر و حيله فرو ایستادند و چندین امام و سفسالار بزرگ را از خیار امت هلاک میکرده اند و راه را نا ایمن می داشتند و مسلمانان را گمراه می کرده و اهل چند ناحیت چون سبزار ۲ و کوسویه و زوزن و مایزنا باد و دیبهای خواف و باخرز بشیخونها و مفاصات فرو می گرفتند و می گشتند و کاربانها ۳ می زدند هم از جهت رعایا و عامه اسلام و ائمه و معروفان خروج بر آمد و بدرخواست و التماس ایشان بود که آن سگان را امان داده شد برین شرایط که دعوت البته نکنند و در شهرهای بزرگ نزول نسازند و برعیتی مشغول باشند و راهها ایمن دارند و چون پیش ازین ایشان همه مسلمانان را ترسانده بودند سخت، نزدیک بود که هر آن مردم که در مجاورت نواحی ایشان بودند دریشان گریزند و مذهب و مقاتل ایشان گیرند رغبه او رهبة و فساد و ضرر آن شامل خواست بود.

باری تا این قرار افتاده است آن خوف و خطر برخاسته است و دلیل بر آن آنکه درین مدت هیچ کس بدیشان التجا نساخته است و ایشان تاو ۴ دعوت کردن نداشته اند و ندارند بل که بسیار ملتجیان و متمیمان بهر حال ازیشان برگشتند و آنچه درین معنی رفت بدین سبب رفت و این دواعی بسیارست.

۱ — ظاهراً از « این نوبت باز پسین » که سنجر در اینجا بآن اشاره میکند همان حمله دوم یرغش سپهسالار است در سال ۴۹۸ بقلع قهستان و طیس که پس از کشتار بسیار از اسماعیلیه بهشورت و صلاحیده بعضی از درباریان سنجر ایشان را امان داد و بشرايط مذکور در متی با ایشان صلح کرد و همین مصالحه بود که بگفته ابن الاثیر و صاحب زبدة التواریخ باعث متهم شدن سنجر بدوستی ایشان شد.

۲ — در اصل: شیراز و گویا شبهه نباشد که این ضبط غلط است و صحیح همان سبزار یعنی شهر اسفزار از بلاد معروف سیستان است و بلا دیگر مذکور در متی همه از بلاد قدیم قهستانند مابین این ولایت و نیشابور ۳- یعنی کاروانها ۴ — همان تاب بمینی قدرت

و پوشیده نیست که در زمین عراق ملحد بیش از آن است که بخراسان، بایستی که از دارالخلافه و از پادشاهان آن طرف صد يك آنچه ما کردیم و فرموده اثری پدید آمده بودی و کفار فرنگ چندین سالهاست تا در بلاد شام و عراق و غیر آن استیلا گرفته اند و بیت المقدس را که قبله انبیاء علیهم السلام بوده است مرتع خنازیر و بیاع خانه خمر ساخته اند و بعورات مسلمانان دست درازیا کنند و بر اموال و دماء و فروج حکم می رانند و از دیگر طرف از کفار شکمی و ابخاز معلوم است چه نکایتها و قتل و نهب در بلاد اسلام پدید آمد و آن منکرات را هیچ غم خواری و دل سوزی نبوده است و نیست، چگونه است، نزدیک خدای تعالی و رسوایش خویشتن را مقصر می دانند یا مغفور و متوفر؟ باری درین ولایت و ممالک که بحکم ماست ولله الحمد والمنة همه نفور اسلام مسدود است و بمراد و آن کار بعدت و آلت و استظهار بسیار مشحون و از دیوان ما الوف الوف اموال سنة بعد سنة بمصالح ایشان و خاقان بزرگ و امرای نامدار و سپهسالاران مصروف با لشکر ماوراءالنهر و کاشغر و طراز و حشم خوارزم تا بحدود بلغار و نیم روز و کابل و زاولستان و دیگر ولایات که تفصیل آن دراز شود همه در هر ولایت در نحر آن ملاعین و مشرکان نشانده ایم و مرتب گردانیده و بقهر ایشان مثال داده و لاجرم فتح نامه ها بحضرت متواتر می رسد و هر روز دولت اسلام را در آن دیار بسطت زیادت می گردد. اینک درین عهد نزدیک چند فتح بر آمده است و لله الحمد که از جانب خوارزم چند ماه بود تا خوارزمشاه بالشکری عظیم از جانب ثغری که معروف و مشهور است و آن را چند خوانند بقهر ترکستان فرو رفته بوده است و خطرها تحمل کرده و با ملکی و مقدمی که او را در میان کفار بزرگ تر دانند او را ملاقات افتاد و ایزد تعالی بلطف و فضل خویش نصرت و تأیید ارزانی داشته تا آن کافر

۱ - یعنی فرمودیم بر رسم قدیم

۲ - ابتدای حمله صلیبیون فرنگی بسواحل شام در سال ۴۹۰ هجری و فتح

بیت المقدس بدست ایشان در سال ۴۹۲ یعنی ۳۵ سال قبل از تاریخ تحریر این مراسله است.

را بشکسته است و هزیمت کرده و خلق بسیار از ایشان بکشته و غنایم و سبی و مال بی‌قیاس او را روزی بوده و در ضمان سلامت با مقر خویش رسیده و ما را ارمغانها فرستاده ۱.

و دیگر خان کاشغر را که ما نشانده‌ایم، فرستاده و همچنین فتح سنی برآمده است و فتح نامه فرستاده و شرح داده که آن کافر طاغی اعور ۲ را که چندین سال بود تا از اقصای ترکستان خروج کرده بود با جمعی که در حصر و عد نیابند و قصد دیار اسلام داشته و ازو خشیتی و رعبی عظیم در دلها افتاده بچند منزل از آن جانب کاشغر پیش او رفته بودند و لشکر کشیده و بعون و نصرت ایزدی او را کشته و لشکر او را بهم برشکسته و اسیر و آواره کرده و از آنکه از جانبین کشش و کوشش عظیم رفته بود و اسلام و مسلمانان را از شر او و فساد آن کافران امنی و فراغتی کلی حاصل شده و الحمد لله رب العالمین این دو فتح خطیر است که بتازگی درین دیار ایزد تعالی میسر کرده است و له الحمد علی ذلك،

و دیگر در معنی ملك عرب دویس ۳ بارها عنایت رفت و تربیتها، ما آن حال را کشف و بیان کرده‌ایم و گفته که بسبب آنکه ما را در روزگار کودکی بجله نزول افتاده بوده است و امیر صدقه ما را خدمتهای پسندیده کرده و آن پسر را هم در آن سن پیش ما آورده و بما سپرده و از ما عهد و سوگند خواسته که بوقت امکان

۱ - از این جنگ بهیچوجه اثری در تواریخ بدست نیامد با اینکه سنجر در این مراسله بآن اهمیت زیاد داده لابد بآن علت که جنگی بوده است با ترکان مشرک حدود چند کسی کیفیات آنرا ضبط نکرده.

۲ - غرض از « کافر طاغی اعور » یکی از گور خانان قراخانی است که اعور بوده و در سال ۵۲۲ با جمعی کثیر بحدود کاشغر آمده و صاحب کاشغر یعنی احمدخان بن حسن دست نشاندۀ سلطان سنجر او را از آنجا رانده و شکستی سخت داده است (ابن الاثیر در حوادث سال ۵۳۶).

۳ - مقصود ملك العرب دویس بن سیف الدوله صدقه بن بهاءالدوله منصور بن دویس مزیدی امیر حمله است که بعد از قتل پدر خود سیف الدوله بر بصره و هیت و انبار و اعمال فرات و رجبه و نصیبین استیلا یافت و بین او و مستر شد خلیفه همه وقت کشمکش و نزاع بود.

اورا نیکو داریم و اگر بحضرت مال التجا سازد او را عنایت فرماییم چون گریخته بخراسان آمد از ما جز شفاعت در حق او چیزی نرفت و چون قبول نیفتاد و از سرای عزیز شکایتها فرمودند از وی، معلومست که فرمودیم تا او را مدتی محبوس بداشتند و چون کار از حد بگذشت و شفیعیان بزرگ انکیخت فرمودیم تا او را اطلاق و تسریح کردند تا هر کجا خواهد رود، او را ولایت و لشکر ندادیم و تربیتی نفرمودیم ۱.

دیگر آنچه می نمودند که کسی دیگر از آل عباس یا از علویان اختیار باید کرد ایزد تعالی داند که این سخن بیهوده نزدیک ما عظیم مستنکر است و گوینده را زجرها فرموده ایم که هرگز این صورت نبندد که ما مذهب و معتقد خویش بگردانیم و از امامان خویش که فوز و نجات دوسرای در متابعت ایشان دانیم برگردیم و اگر سرای عزیز در توقیر و احترام جانب ما بر سنت پدران خود نخواهد رفت ما باری در طاعت داری و متابعت و موالات خاندان بزرگ عباسی بر سنت پدران خویش

۱ - دیس بعد از آنکه در سال ۵۱۶ از مستر شد شکست خورد بشام گریخت و از آنجا بهمدان پیش ظفر بن محمد ولیمه سنجر آمد و در سال ۵۱۹ او را وادار کرد که بجنک خلیفه و تصرف عراق حرکت کند. ظفر و دیس بیفداد رفتند و بر آنجا مستولی شدند ولی چون ظفر مریض شد و دیس نیز از خلیفه تقاضای صلح کرد بهمدان برگشتند اما چون از سلطان محمود شکست یافتند بخراسان پناه سنجر رفتند و سنجر را بگرفتن عراق تعریض کردند و محمود را بمخالفت با او متهم ساختند. سنجر در سال ۵۲۲ بهمدان آمد ولی چون محمود را برخلاف گفته دیس مطیع دید در نیمه ذی الحجه بخراسان برگشت و دیس را بمحمود سپرد و او را توصیه کرد که در اقامتش بکوشد و بحله مملکت اجدادش برگرداند. محمود در محرم سال ۵۲۳ دیس را با خود بیفداد آورد تا او را با مستر شد صلح دهد و دختر سلطان سنجر که در عقد سلطان محمود بود همه وقت از دیس حمایت میکرد، خلیفه از گناهان دیس در گذشته ولی زیر بار واگذاری ولایتی باو نرفت. دیس هم چون زوجه محمود مرد و سلطان نیز مریض شد از همدان براق برگشت و بحله مستولی شد لیکن محمود از این حرکت او متغیر گردید و در عقب او براق آمد و دیس هر قدر شفیق برانگیزد خلیفه و سلطان از سر جرم او ننگدشتند و او فرار کرد.

خواهیم رفت و تا باشیم خواهیم بود و کرا یارگی ۱ باشد که در حضرت ما بخلاف این گوید، اعتقاد ما اینست و سیرت و سریرت چنین که نمودیم و هرگز از جهت ما بر دار الخلافه کلفتی و مشقتی و مؤنتی نیفتاده است و معلوم است که بعهد برادران ما يك دارالملك ایشان ببغداد بوده است و پیوسته آنجای آمده اند و مقام دراز می کرده چنانکه هر دفعتی مبلغ ششصد هفتصد هزار دینار بر ایشان خرج می افتاده است و عمال و شحنگان همواره از جهت ایشان مرتب بوده آنجا چون امیران ۲ گوهر آیین و ستر برستی و بهروز و یرنقش زکوی ۳ و غیر ایشان که تبسطها و تحکمای ایشان شنوده ایم و می دانیم که چند مردم را از حرم شریعت بیرون می بردند و سیاست می کردند، ما از جهت خویش هرگز يك نقل بر آن حضرت نیوکنده ایم ۳ و اکرامی فرونگذاشته ایم و عاطفت که از سرای عزیز ارزانی داشته اند در حق فرزند اعز ملک اجل عضدالدین مسعود اطال الله بقاء و تنویه ذکر او انعام فرموده معلوم است و هر چه از اُعتاب نبویه در باب اولیا و صنایع دولت خویش فرماید خاصه در حق اعزّه و فرزندان ما اعزّم الله همه بشکر و منت داشته قابل باشد و بطاعت و انقیاد ملتقی و فخر و ابهت زیاد خاندان ما زیادت شود و شفقت و عاطفت مادر باری هر یکی از فرزندان و اعزّه بدرجه کمال است و چشم ما بدانچه ایشان را زیاده میشود از اقبال و تمکین و رفعت روشن باشد و چنان

- ۱- یارگی بمعنی قدرت و شکل دیگری است از یارامی و یاری، صاحب تاریخ بیهق گوید در حق ابوبکر محدث بیهقی صاحب کتاب سنن : « و در عهد او در خراسان هیچ کس را یارگی آن نبود که در احادیث مصطفی بنا وجه تصرف کردی »
- ۲- این جمله در اصل نسخه بسیار مشوش و لایقرا است و شکی نیست که فرض سنجر اشاره به حکمات شحنگان عهد محمد و برکیارق است یعنی سعدالدوله گوهر آیین که از عهد الپ ارسلان تا تاریخ قتل خود در سال ۴۹۲ در جنگ بین محمد و برکیارق شحنه بغداد بود و مجاهد الدین بهروز که در ۵۱۲ از شحنگی مزول و در ۵۱۴ مجددا باین شغل منصوب شد و آق ستر برستی که از ۵۱۶ تا ۵۱۸ شحنه بود و بعد از او مقامش به یرنقش زکوی رسید .
- ۳- شکل قدیم نیکنده ایم .

خواهیم که هریک را از ملك و مال و بسطت نصیبی وافر باشد و میان همگنان اسباب الفت و موافقت بغایت مستحکم بود و هیچ حاسد و معاند را بمیان ایشان مجال تخلیط و تضریب نرسد تا خاطر از کار ایشان فارغ بود، و هر چه از مواقف مقدسه فرمایند بر آن اعتراض نباشد و نتوان بود. اما آنچه فرمایند اگر بر طریق فرمایند که آتش فرو نشانده شود شمشیرهای مخالفت و معاندت در نیام بماند و آن ممالک که بدیشان ایشار کرده ایم و بهریک ارزانی داشته می باید که میان ایشان مشترک بماند تا هم ایشان و هم ما و همه رعایا و عالمیان از تشویشها ایمن گردند و بر آسایند و عنایت بدان مصروف می باید داشت که این قاعده میان ایشان مہمہد شود نه تعصب و وحشت افزاید هر چند که اگر چه همه نزدیک ما عزیزند و هریک بخصال حمیدہ ستوده اما حال فرزند اعز سلطان معظم رکن الدنیا و الدین ولی العہد فی العالم اطلال اللہ بقاہ بخلاف دیگرانست چہ او را در ہمہ آداب و هنرهای پادشاهی و جهانداری مستجمع یافته ایم و مدت ہفت سال کہ در خدمت و تربیت ما بود او را تجربت فرمودہ ایم و از نیک و بد آن آزمودہ جز درست قولی و نیکو اعتقادی و خویشتن داری و دین پروری و اخلاق خوب و احسان با خلق خدای از وی ندیدہ ایم و در قضیت ولی عہدی و نیابت خویش اندر سلطنت و ریاست ملک جهان بروی اعتماد فرمودیم و او این معانی را در مدنی کہ بہ حضرت ما بود شکر خدمتی (۴) می پرورده است و بیچند نوبت بحضور ارکان دولت آن را بعہود و موافقت مؤکد گردانیدہ چنانکہ ہمگنان بر آن گواہ شدہ اند و چون بوقت اتصال رایات ما از عراق ولایت عہد و قواعد کارهای او مستحکم گردانیدہ شد زمام آن ممالک بوی دادہ آمد تا بر سنن و سنت و سیرت ما و اسلاف و خاندان می رود و او آن را بدین شرایط قبول کرد و بہیچ حال آن قواعد محکم را از جہت ما توهین نتواند بود و نقض و فتن را هرگز بدان قیود و موافقت راه نباشد و هر آن حرمت کہ

۱- یعنی سلطان رکن الدین طغرل بن محمد برادر زادہ سنجر کہ او را این سلطان

بولیعمدی خود اختیار کردہ بود.

امروز او را باشد و نهند رضای ما طلبیده باشند و هر تقصیری که در رعایت و مراقبت جانب و بزرگ داشت او رود خصم او ما باشیم تا این جمله حقیقت شناسند و بخلاف این روا ندارند که کار بر ما و بر همه مسلمانان دراز شود و ما بهیچ حال نمی‌بسنیم که آن فتنه و دو گروهي و مخالفت میان خاندان ما مایه گیرد چه آن رنج و اندیشه بر خاطر ما نشیند توقع و انتظار ما از سرای عزیز بهمه اوقات چنان بوده است که در معظمت امور بی اتفاق آن جانب فرمان جزم نفرمایند چه مردمان را از آنجا خیالات پدید آید و أصحاب اغراض را مجال سخن دیگر افزایشد.

دیگر آنچه می‌شنویم که در آن حضرت ذکر ما بر زبان می‌رانده‌اند و کسانی اهل یا نا اهل می‌گفته که سنجر چنین گفت و سنجر چنین کرد ما را ازین پس غضاضتی و نقصانی نباشد بحکم آنکه پدر ما سلطان ملک‌شاه انار الله برهانه نام ما احمد و سنجر کرده است ۱ و نام برادر ما محمد و ازین مبارک تر نام نتواند بود و همدتی مدید است تا ایزد تعالی این نام را و صاحب این نام [را] در ممالک روی زمین عزیز گردانیده است و بفضل خویش سروری و فرمان دهی داده و احکام دینی و دنیاوی بدان متعلق ساخته و در شرق و غرب آن را تعظیم نهاده اگر کسی از سر بد اعتقادی و جهالت کلمه گوید بدان اعتبار و از آن انتقاصی نباشد، اها عیب آن باولی الامر و اولیای ایشان باز گردد، و من عادی مجدوداً ففدعادی الله.

و حدیث آنچه بخواجه عمید ابوالقاسم انسبادی حوالت می‌کنند ما او را و هیچ کس دیگر را مخالفت و بی‌فرمانی آن حضرت نفرموده‌ایم و نفرماییم و ما اعتقاد خویش بیان کردیم که همیشه چون بوده است و چون است، اگر او کاری مذموم

- ۱ - ملک‌شاه پسری داشت بنام احمد که ابتدا او را ولیمه خود کرده بود (در سال ۴۸۰ با لقب عضدالدوله و کنیه ابوشجاع) و او در سال ۴۸۱ بسن یازده در مرو مرد و سنجر در این تاریخ قریب چهار سال داشت (تولد سنجر در رجب ۴۷۷) ظاهرأ ملک‌شاه بعد از فوت احمد ولیمه خود نام او را بر روی سنجر گذاشته و سنجر نام ترکی اوست برسم سلاطین اولی سلجوقی که با نام ترکی شود نامی اسلامی نیز داشتند چنانکه نام اسلامی جفری بیک داود و از آن آلب ارسلان محمد بوده است.

کرده است آن را منکریم و بدان همداستان نباشیم و اگر بخط او نبشته ها دارند پیش ما باید فرستاد تا بروی حجت کنیم و آنچه آید بفرماییم و اگر می گویند بتوقیع مایافته اند معلوم است که ما خواندن و نبشتن ندانیم و اگر بر کاغذ سفید یا بر مثالی در وقت تمکین خویش پیش ما توقیع شده باشد آن را بهانه و عذر خواسته بدان اعتبار نباشد و اعتماد درین طریقت بود که همیشه از مجلس مامع بود بوده است. ۱.

و استخفافی که بامیر یرنقش قاری رفت و حکیم بلخی و بومصور ماندا ۲ (۹) که برسولی آمده بودند از عظیم منکرات بوده است که در عهد و مثال هیچ امتی و فرقی روانداشته اند و بر امثال آن اقدام ننموده اند و بر خاطر ما از آن سبب اثری تمام بوده است چه ما ایشان را از بهر تسکین فتنه و ایشار مصالح همه جوانب فرستاده بودیم عجب است که از سرای عزیز بدین معانی رضا افتد که چنین تعدیها و تهورها کنند و ازین سبب مادت و حشت [ببفرمایند]، از بعد آن ما رسول فرستادن در باقی کردیم ۳ و چون امثله و توقیعات شریفی بجوانب محترم و ارکان دولت رسید و بر رای ما عرضه کردند و در مطالعات جانب صاحبی نیز تأمل افتاد واجب دیدیم اخلاص عقیدت خویش اظهار کردن و این معانی بشرح نبشتن چون از جانب ما اهلیت این معانیت و مفاوضت دارد آنچه بحسن عهد و نیک خواهی لایق است و بصدق موالات و فرط مناصحت

- ۱- عماد کاتب از قول انوشروان خالد گوید: « درگزینی (یعنی خواجه ابوالقاسم انس آبادی که سنجر او را بعد از نشانیدن طغرل بسلطنت عراق بوزارت او باقی گذاشت) در موقع برگشتن سنجر بخراسان باو گفت که چون سلطان در خراسان خواهد بود و در راندن مهام امور طلب اجازه مشکل خواهد شد و طول خواهد کشید سلطنت نشانه های خود را بر صفعاتی سفید بگذارد و باو عطا کند تا در موقع لزوم مثالی با آن علامات صادر نماید و همه کس آنرا مطیع باشد و علامت سنجر توکلت علی الله بود در زیر قوس طغرا بر بالای بسم الله، درگزینی در یک عده صفعات سفید از سنجر علامت او را گرفت و آنها را برای ریختن خون مردم و تعرض بناموس ایشان وسیله قرار داد ... الخ » ص ۱۶۶-۱۶۷.
- معلوم میشود که وزیر خلیفه از درگزینی در همین خصوص شکایت کرده و سنجر در این نامه این خبط خود و سوء استفاده درگزینی را رفع و رجوع می کند.
- ۲- مقصود از یرنقش قاری همان یرنقش قرآن خوان است که رسول سنجر بوده و بار آخر اندکی قبل از جنگ مسترشد با مسمود و قتل خلیفه (۴ ذی الحجه سال ۵۲۹) از طرف سنجر بسفارت نزد خلیفه آمد و عاقبت در جنگ قطوان در ۵۳۶ کشته شد ولی مقصود از دوفرد دیگر معلوم نشد.
- ۳- یعنی فرو گذاشتیم

مظنون بجای آرد و امیر مجاهدالدین بهمس (۲) را که از جمله ثقات و معتمدان برگزیده مجلس ماست و بمحل اعتماد تمام و بخصال حمیده متخصص و بهره مند و بهمه هنرها و آداب مرضی متمم فرستادیم تا خدمت و دعا بمواقف مقدسه برساند و احوال بواجبی تفریر کند تا همه شبهتها بر خیزد و از الفاظ عالیة شریفه جوابها بشنود و بوقت وصول ادا کند. می باید که آنچه نصیب صاحب اجل کبیر شرفالدین است از شفقت و مناصحت تقدیم کند تا با دیگر سوابق و ذرایع ضم شود، و دزد دل غستی عظیم بمانده است که چون قراجه و آق سنقر و یرنقش بازداری را و امثال ایشان را در مقابل رایات ما بیرون آرند! قراجه که بنده ما بوده است و بیش از آنکه بخدمت برادر غیاثالدین والدین پیوست در زی ممالیک ما سالها منتظم بوده بود و چون بمراتب اتابکی و ولایت داری رسید هم در سایه عنایت ما روزگاری گذاشت و بحکم امثله ما فرزند محمود رحمه الله بروی انعام می کرد پیوسته معتمدان و کسان خویش را پیش ما فرستاده بود و بندگیها و تضرعها نموده تا وی را در آن منصب همی داشته ایم ندانیم تا این غرور از کجا درسر او شد.

این معانی نمودیم و از پس گذشته ها نمی شویم و عذرهایی که صاحب اجل نموده بود معلوم شد و حقایق آن نزدیک خدای عزوجل معلوم تر است و اگر طاعت و متابعت ما دوهزار هزار مرد شمشیر زن یک کلمه گفته می باید حاصل است طریق آن بشرایط معلوم توان داشت تا هر شفقتی و تعطفی که از سرای عزیز امامی خلدالله مجده بینیم یک ییک را مقابله کنیم، پس اگر از آن جانب استغنائی است فرمان ایشان را باشد، والسلام. و کتب بالأمر اعلاء الله فی منتصف شهر الله المبارک ختمه الله بالخیرات سنة سبع و عشرين و خمسمائة.

۱ - اشاره است بلشکری که مستر شد خلیفه بهراهمی سلطان مسعود و قراجه ساقی و یرنقش بازداری بجلوی سنجر فرستاد و سنجر آنها را در پنج انگشت دینور در ۸ رجب ۵۲۶ مغلوب کرد و قراجه را کشت. آق سنقر احمد یلی اتابک داود بن محمود ابن محمد بن ملکشاه بود که خلیفه از او نیز حمایت میکرد و او را بمخالفت طغرل دست نشانده سنجر تعریض می نمود.